

سرتیپی افتخار یافت.

و افسح الفصحا میرزا محمد علی خان اصفهانی متخلص به «سروش» که مداح خاصه حضرت شاهنشاهی است و شعرش به شهری اشهر من الشمس است لقب «شمس الشعرائی» و تشریف آن یافت و بر اقران استعلا گزید.

محمد صدیق خان ولد ظهیرالدوله یار محمد خان حکمران هرات که با جمعی خوانین افغان مانند سردار امیر خان و صالح خان و پیر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و لشکری خان و سلیمان خان و عیسی خان و زینل خان و سرافراز خان و مفتی و منشی به حضور حضرت شهر یاری آمده از جانب سعید محمد خان برادر اکبر خود حاکم هرات عریضه و پیشکش آورده به «مظفرالدوله» ملقب شد و به کارد مرصع و جبّه ترمه و شمشیر زرین کلاف مخصوص، و تمام همراهان او به اختلاف مراتب خلعت و انعام یافته مرخص گردیدند.

و چون در این ایام سهام الدوله سلیمان خان سرتیب گرجی برادرزاده معتمد الدوله منوچهر خان جهان را به درود کرده، تمام امرا به تحریم تمام او را تشییع جنازه کرده دفن نمودند، و حضرت شاهنشاهی بنا بر رعایت خدمات او جهانگیر خان پسرش را منصب سرتیپی داده و نریمان خان برادر جهانگیر خان را نایب آجودان باشی فرمود.

اذکر احتجاج

جناب اشرف افخم صدراعظم با

جناب سفیر کبیر عثمانی و فیک احمد افندی

به استحضار وزرای دول خارجه

در میانه سفرای دول آسیا متداول گشته که در هر دولتی که مقیم گردند بر فراز بام سرای خود رایتی که مخصوص نشانه آن دولت است برافرازند و آن رایت را آیت حشمت و سکونت و مکانت دولت خود شمارند و این رسم گشته چنانکه وزرای مختار دول روس و انگلیس و فرانسه نیز در دارالخلافه طهران که دارالملک ایران است، همین کار کرده‌اند؛ ولی از سفرای فرنگ هیچ سفیری تا اکنون در نفس

دارالسَّعَادَةُ اسلامبول که اصل دارالسُّلْطَنَه سلطان جلیل الشَّان دولت عثمانیه است بدین گونه رایتی نیفراخته‌اند؛ زیرا که از آغاز این امر اولیای دولت عثمانیه قرار کار بر این گفتار نهاده‌اند که بنابر حشمت شریعت مقدسه حضرت نبوی مصطفوی (ص) و مزید تقویت و عظمت مَلَّتِ اسلام جماعتی را که بر دین و مذهب ما نروند در نفس دارالسَّعَادَةُ اسلامبول افراختن رایت و علم دولت خود نسبت به شریعت مقدسه ما منافی آداب حرمت است؛ لهذا سفرای دول خارجه در خارج دارالسَّعَادَةُ بنای افراختن بیرق نهاده‌اند.

و بنابر این مقدمات با سفرای دولت علیه ایران نیز از رعایت جهت جامعه اسلامیة اغماض کرده و متمسک بدین شدند که چون هیچ یک از سفرا در دارالسَّعَادَةُ بیرق خود نیفراخته‌اند، شما نیز مانند آنان در خارج دارالسَّعَادَةُ برافرازید. و چون خانه دولتی که سفیر ایران در آن مقیم خانه ملکی و زرخرید دولت ایران است و آن در دارالسَّعَادَةُ واقع شده، سفیر ایران بنابر حرمت دولت عثمانیه علم بر نیفراخته و سفرای دولت عثمانیه نیز در ایران بیرق نمی‌زده‌اند.

اما در این اوقات که جناب سفیر کبیر دولت عثمانی و فقیق افندی به دارالخلافه آمد، پس از ورود و نزول به نزد امنای دولت ابد مدت ایران پیغام کرد که به ملاحظه جهت جامعه اسلامیة و اتحاد دولتین علیتین علامت دولت خود را در سرای خود افراخته خواهی داشت و خفته نخواهیم گذاشت.

امنای دولت قوی صولت علیه ایران گفتند:

زَنهار چنین مکن که فتنه خفته بیدار گردد و مست طافح هشیار، از
افراختن این علامت ندامت خیزد و غیرت طبقه قزلباشیه افتراق و
اختلاف انگیزد.

او سفیر استیزه کرد و خوش بی احتراز، در صورت خیال خویش اصرار پیش از پیش تقدیم آورد.

جناب جلالت مآب صدراعظم به طریق براهین عقلی و قانون یاسای ملکی خواست که او را نرنجانند و کار را به لجاج و مکابره نرسانند؛ بلکه به ملامت و مسالمت و حجت قاطعه سفیر کبیر را ساکت و ساکن کنند، پس به وزرای دول خارجه جناب دالغورکی وزیر مختار دولت بهیبه روسیه و شیل صاحب وزیر مختار

انگلیس در روز سه‌شنبه هفدهم یک هزار و دویست و هفتاد و یک (۱۲۷۱ هـ / ۱۸۵۵ م)^۱ پیغام فرستاد که:

بی‌شبهه شما را آگاهی حاصل است که تا امروز فرستادگان دولت علیه عثمانی اسعد افندی و کمال افندی و صارم افندی و نامق افندی که به دارالخلافه آمده‌اند علمی نیفراخته‌اند، اکنون احمد و فقیق افندی که بعد از همه به این دولت آمده چنین پیغامی کرده و در این باب اصراری دارد.

وزرای دول خارجه بالاتفاق پاسخ دادند و تصدیق کردند که بی‌استحضار و استطلاع امنای دولتین و شد آمد رسل و رسایل طرفین، این کار مجری و ممضی نخواهد شد. جناب احمد و فقیق افندی سفیر کبیر بدین سخنان از سه خیال خود در گذشته، بلکه در اصرار خود افزود.

دیگر باره از جانب صدراعظم ایران به وزرای مختار چنین پیغام شد:

شما را که میانجی بین الدولتین بهیئتین بوده‌اید، ابلاغ می‌کنم که اگر بیرق دولت عثمانی برافراخته شود و [کارداران دولت ایران] بنا بر پاس حشمت سلطان و ملاحظه اتحاد ملت اسلام ممانعتی نرود، [امضای این قضا و]^۲ مدت مهلت آن چندان است که فرستاده ما به اسلامبول رود و به محمدخان مصلحت‌گزار دولت به معارضه اشارتی کند، اگر به افراختن بیرق دولت ما در دارالسعادة تمکین کردند ما نیز در دارالخلافه تمکین کنیم و اگر مانع شوند پس از اطلاع ما نیز چنان کنیم.

کارگزاران دولت چنین گفتگو داشتند که احمد و فقیق افندی در افراختن رایت تقدیم کرد و میرزا لطفعلی تفنگدار به سرعت باد و برق از جانب این دولت خداداد به اسلامبول رفت و حکم افراختن بیرق را به محمدخان ابلاغ نمود. وزرای دول روس و انگلیس نیز به ایلچیان مقیم خود در اسلامبول شرحی نگاشته بودند در

۱. ناسخ‌التواریخ: در روز سه‌شنبه هجدهم شهر صفر ۱۲۶۹ هـ. (۱۲۱۲/۳) و قطعاً تاریخ مندرج در ناسخ‌التواریخ صحیح است.

۲. ظاهراً در متن افتادگی وجود دارد، با مقابله متن با ناسخ‌التواریخ نوشته‌های بین دو قلاب افزوده شد.

رسید.

لاجرم محمدخان فی الفور رایت دولت خود را در سرای خود علم ساخت. ناظر امور دول خارجه، خیرالدین پاشا را با مکتوبی مشتمل بر منع از این کار مصلحت‌گزار دولت ایران فرستاد. ایلچیان روم و روس در ترک این عمل بدو نامه کردند.

آخر الامر بر آن نهادند که محمدخان بیرق خود را فرود آورد و چندان صبوری کند که وزرای دولتین در طهران به اصلاح این کار میانجی شوند و پایمردی نمایند. محمدخان صورت قرارداد را عریضه کرده به حضرت دارالخلافة بفرستاد.

و جناب صدراعظم به وزرای دول خارجه اعلام کرد که: حکم شاهنشاه ایران چنان است که هر دو رایت در هر دو دولت به ملاحظه جهت جامعه اسلامیة اتحاد دارند بر پای باشد و الا هر دو را نیفزایند. دیگر آنکه خانه سفارت دولتین را در دارالملک به اختیار دولت باز می‌گذاریم، از دور و نزدیک به هر کجا که خواهند بمانند. آن وقت اگر کارکنان دولت عثمانی سفارتخانه دولت ایران را بیرون اسلامبول جای دهند و در افراختن بیرق مأذون کنند ما نیز همین معامله نمائیم.

وزرای مختار گفتند که: ظاهر است که دولت ایران را در شهر اسلامبول حق رایت افراشتن ثابت است، اما که گاه چنان می‌افتد که کسی از حق خود در می‌گذرد، چنانکه ما را نیز بسیار افتاده است، ولی چون تا حال هیچ یک از دول فرنگستان در نفس اسلامبول رایت نیفرارخته‌اند در نظر ایشان سخت عظیم و عجیب می‌آمد که دولت ایران در دارالسعادة اسلامبول رایت خود برافزایند و آنان در خارج اسلامبول رایت‌ها بر پای کنند، همان اولی که شما نیز رایت خود در شهر نیفزاید و از پنج دولت فرنگستان که در آنجا جمعند، خویشتن برتر مگیرید که مایه نثار شود.

جناب صدراعظم پیغام داد که: بیرق ما از ملزومات خانه سفراست و سفارتخانه دولت ایران از روز اول در اصل دارالسعادة اسلامبول بوده، در دید اهالی دول خارجه عظیم نموده، در این صورت بیرق که جزئی از اجزای سفارتخانه است چرا بزرگ و عظیم نماید. کارگزاران دولت از روز اول که سفارتخانه دولت ایران در سور اسلامبول نهادند چرا ملاحظه این روز نکردند؟ اکنون پس از استقرار سفارتخانه در آن محل در افراشتن بیرق چه جای طعن و دق است و حال آنکه سفیر کبیر عثمانی

گویند که دولتین ایران و عثمانیه با یکدیگر موافق و متحد باشند و در همه صورت جانب یکدیگر فرو نگذارند و ما در افراشتن رایت مانع نشدیم و مهلت دادیم تا خبری از اسلامبول در رسد و نسبت به دولت عثمانی این کار اظهار مواعدتی بزرگ بوده تا در ازای این صداقت و یگانگی حاصل ما چه باشد، ما از حق خود نخواهیم گذشت یا رایت او را افراخته نخواهیم گذاشت.

اگرچه وزرای روس و انگلیس در حقیقت این سخن انکار نیارستند و بی پاسخ آوردند که: اگر این بیرق در نفس دارالسَّعاده قایم شود هر آینه از دولِ خمسهِ فرنگستان ممتاز خواهد بود و این کار بر ایشان صعب سخت نماید.

دیگر باره جناب صدارت پاسخ داد که: جهت جامعه اسلامیة پاسخ این اختصاص و امتیاز را کافی است، چه در بسیار از امور رسوم سفارتی ما از شما متفرد و مختاریم.

اول: اینکه از زمان سلف ما را در شهر اسلامبول سفارتخانه بوده و شما را نبوده؛ بلکه در آن روزگار اصلاً سفیری در آن دولت نداشته‌اید.

دوم: آنکه سلاطین شما که اکنون بزرگتر از بعضی سلاطین جهانند، امروز هیچ یک آنها را در مسجد مکه معظمه در مسجد الحرام راه ندهند و ادنی رعیت ایران را در آنجا نتوانند بار نداد. و از این گونه اختصاصات بسیار است که ما بدان افتخار متفردیم، چرا این همه خصایص و تمیزات را بر کناری نهاده به افراختن بیرق پرداخته‌اید و اینها خود معترضه است، آیا در افراختن بیرق سخن ما حق است یا زیادتی خواهیم جست.

وزرا گفتند: شما را حق است.

صدراعظم گفت که: ما از طلب حق خود نخواهیم گذشت و شما را که در این میانه میانجی بزرگید چه افتاد که آن کس را که به ناحق زیاده طلبی کند از طلب ناحق باز نمی‌دارید.

وزرا گفتند که: اگر رضا دهید ما صورت واقعه را به کارگزاران دولت خود نویسم تا از آنها جواب رسد.

جناب صدارت گفت: ما را از این سخنان ملاحظه ندهید و معطل مدارید که از طلب خود از پای ننشینیم و شما خود وزرای مختار دولت خودید و صورت

فرستندگان خویشید و در اعمال شما انکاری نرود.

وزرای مختار از این احتجاجات الزام یافتند، بالاخره بنیاد کار بر این نهاد که لوائین دولتین در دو دارالملک در نصب عمود و کشیدن پرده و بر جای داشتن و فرود آوردن به حالت واحده متساویه باشد و یکی را بر دیگری فرقی و فضلی مرعی نباید داشت. و گاه مراجعت سفیر کبیر احمد و فقی افندی به اسلامبول به خواهش او بدین مضمون نگارش کردند و از دو جانب وثیقه سپردند و بر این طریق مقرر شد و تساوی یافتند.

و چون در این مکالمه و مقاوله جناب صدراعظم با وزرای دول مذکوره از اول تا آخر جناب مجدت نصاب وزیر امور دول خارجه مؤتمن السلطان میرزا سعیدخان انصاری که به کمالات جسمانی و روحانی متفرد است، متصدی مناظرات و میانجی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رأی او بر رأی حضرت شهریار آشکارا شد؛ در ازای این خدمات به نشان درجه اول سرتیپی و حمایل سرخ تشریف یافت.

و چون هنگام رخصت و رجعت جناب سفیر در رسید، روز پنجشنبه ششم ذیحجه الحرام یک قطعه نشان تمثال بی مثال همایون مکمل به الماس با حمایل آبی و تشریفات دیگر از جانب حضرت اقدس شاهنشاهی به وی مرحمت شد و به عاصم افندی نایب اول نشان سرتیپی اول و به نعمان افندی سرکاتب دویم نشان سرهنگی اول و به خالد افندی نایب اول نشان سرهنگی دویم و مختار افندی یاور سفیر کبیر نشان یآوری اول موهبت رفت.

و سفیر کبیر جناب حیدر افندی را در دارالخلافة نایب خود کرده راه بغداد در گرفت، چون قریب به شهر کرمانشاهان شد، نواب امیرزاده معظم عمادالدوله به لوازم تشریفات و تکریمات استقبال مقرره پرداخته، سفیر را پس از روزی چند روانه بغداد داشت و هم چنان می‌رفت تا به اسلامبول در رسید.

ذکر حرکت نواب نصرت الدوله فیروز میرزا به انتظام امور بنادر فارس و گرمسیرات سواحل و مراجعت به دارالعلم شیراز و بعضی واقعات این ایام و فتوحات بلوچستان

نواب مستطاب امیرزاده فیروز میرزای نصرت الدوله بن نایب السلطنه مغفور حکمران مملکت فارس چون به واسطه اختلاف هوای بنادر فارس غالب اوقات کسالت داشت، مستدعی شد که به خاکپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شرفیاب شود، ولی چون در گرمسیرات و سواحل و بنادر فارس انتظامی نبود، امنای دولت احضار او را مصلحت وقت ندیدند و مقرر داشتند که به تنظیم و تنسیق آن صفحات پردازد، و یک ثوب قهای ترمه و یک رشته کمر بند مرصع به افتخار او ارسال، و نواب والا عزیمت بنادر کرد.

و عالیجاه میرزا عبدالله بن میرزا محمدقلی مازندرانی مرحوم را که دبیری است ادیب و مترسلی اریب و در حسن خط و صفای طبع و جزالت تحریر و عذوبت تقریر نظماً و نثراً معجز نگار در شیراز به نیابت امور دیوانی معین فرموده روانه گرمسیرات شد، و آن صفحات را منتظم کرد.

مقرب الخاقان حاجی قوام الملک و آقاخان خان سرهنگ فوج بهادران در رکاب والا خدمتها کردند و امور میرزا حسنعلی خان ولد حاجی قوام را که دریابگی بوشهر بود نظمی کامل حاصل شد، و احمد خان ولد باقر خان تنگستانی که مخالفت با دریابگی می کرد به دست آوردند، و جعفرقلی بیگ یاور فوج قراگوزلو، بعد از وصول فوج بهادران به بندر بوشهر روانه شیراز و طهران شد و نصرت الدوله از لارستان به شیراز باز آمد و میرزا محمد خان بیگلاریبیگی و حاجی هاشم خان دیوان بیگی و میرزا عبدالله منشی باشی مخلص شدند.

[بازگشت میرزا فضل الله وزیر نظام

از تبریز به تهران]

چون مقرب الخاقان میرزا فضل الله وزیر نظام به جهت انجام مهمات به استدعای

شرفیابی حضور سعادت دستور پرداخته بود و استیذان خواسته، بر حسب اشارت اولیای دولت به دارالخلافه آمده، صاحبان مناصب نظام با نظامی تمام به استقبال او رفته وارد شهر گردیده، و در چهارشنبه بیست و یکم شهر جمادی الاول هزار و دو بیست و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م) به شرف حضور همایون اعلی مشرف گردیده، مورد الطاف و اعطاف خاصه گردید، به خلعت مرحمت مآثر بر اقارن مفاخر گردید.

اذکر معاهده

جناب جلالت مآب صدراعظم و شیل صاحب وزیر مختار انگلیس

در این سال شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس به بعضی ملاحظات در باب امر هرات پیمانی و سندی از جناب صدراعظم خواهش کرد و جناب اشرف صدراعظم به خواستاری او عهدنامه بنگاشت که خلاصه آن بدین مضمون است: از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ هـ مقرر شد که: چندانکه سپاه بیگانه از قندهاری و کابلی و دیگر ممالک بر سر هرات تاختن نکنند، کارگزاران ایران سپاهی از بهر سفر هرات نامزد نکنند و هرگاه لشکر بیگانه بدان اراضی در آید، لشکر ایران به حصانت هرات خواهد شتافت و دفع دشمن نموده مراجعت خواهد کرد. هرگاه حاکم هرات زر و سیمی به نام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت شاه آرد از وی پذیرفته خواهد شد.

و نیز هرگاه حاجت افتد، چنانکه یارمحمدخان لشکر هرات را به یاری حمزه میرزای حشمت‌الدوله به مشهد آورد، حاکم هرات را رخصت است که به خواستاری کارداران ایران هنگام حاجت لشکری به مدد آورد. و خوانین هرات را در ممالک ایران هیچ قید و بندی نیست، در بلدان و امصار ایران مانند بلده هرات هر جا بخواهند ساکن توانند بود. و شرط است در این عهدنامه که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات به هیچ وجه دخالت نمایند و کس بدانجا سفر نکند و خط نفرستند و

هرگاه مداخله ایشان در هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود.^۱

[تغییر سفیر انگلیس]

و هم در این اوقات جناب جلالت مآب قونول شیل ایلچی مخصوص و وزیر مختار پس از استیذان از جانب دولت بهیة انگلیس از دارالخلافه طهران روانه به جانب انگلستان شدند و عالیجاه بلند جایگاه طامسن صاحب در دارالخلافه به منصب شارژی دُفیر از جانب دولت بهیة اقامت گزید. و [شیل صاحب پس از شرفیابی حضور شاهنشاهی رخصت مراجعت گرفت] و چون مزاج ایشان تکسری داشته، خواهش نمود که دکتر پولاک حکیم معلم طب و جراحی مدرسه دارالفنون به همراهی او تا تبریز رفته همراه او باشد. و حسب الامر اعلی با ایشان روانه شد، پس از نزول به تبریز در هجدهم رجب جناب [۱۶۶] ایلچی مخصوص و وزیر مختار دولت بهیة مذکور از تبریز روانه شده، حکیم کارمک حکیم‌باشی آذربایجان را به همراه تا طرابزان برده‌اند که متوجه اصلاح مزاج ایشان شده باشد.

[بروز و بادر خوی]

و عالیجاه مقرب الخاقان اسکندر خان قاجار دولو حاکم کرمانشاهان را که احضار به طهران شده بود به حکومت خوی روانه داشتند، و چون به واسطه بروز و بادر شهر و بلوکات خوی جمعی از رعایا و برابا تلف شده بودند و رعایت جانب رعایای خوی لازم بود، مبلغ دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان نقد و یک هزار (۱۰۰۰) خروار جنس به تخفیف رعایای آن شهر انعام و ابدال افتاد.

۱. این مبحث در هیچ یک از منابع قاجاری نیامده و تنها در یک نسخه از چاپ سنگی روضةالصفا به شماره ۷۸۱۵ کتابخانه ملی ایران و نسخه ما موجود است.

اذکر واقعات سرحدات کرمان و بلوچستان

و در این ایام از جانب امیرالامراء العظام محمدحسن خان سردار حکمران یزد و کرمان، عبدالله خان میرپنجه فرزند ارجمندش با جمعی از ارباب مناصب به انتظام بلوچستان و کیچ و مکران رفته انتظامی کامل آن صفحات و سرحدات را حاصل شد، و اردوی عبدالله خان از اراضی بلوچستان در گذشته به قلعه سورمیج حوالی مکران رسید. تمامی بلوچیه اطاعت کرده و سردار علی خان سیستانی اظهار ملازمت به دولت علیه ایران کرده، و چون امیر علم خان قایینی و حسین خان جلیلود از جانب دولت علیه از طرف خراسان به سیستان مامور بوده‌اند، و علم خاصه دولتی به همراه داشته‌اند، علی خان کمال تحریم و تکریم به رایت نصرت آیت حضرت ناصرالدین نموده، علامت مذکور منصور را بر قلعه سه کوهه که اعظم قلاع سیستان و مرکز حکومت اوست منصوب نموده، و خود را در سایه بلند پایه رایت ظفر آیت کشیده به متابعت دولت ابد مدت ایران افتخار کرده، پسر خود را با پسران دوست محمدخان و ابراهیم خان سیستانی به رسم رهانت به امیر علم خان وکیل قاینات سپرده آنها را مقضی المرام بازگردانید.

و عبدالله خان میرپنجه از قلعه سورمیج عزیمت مکران زمین نموده و قلعه مکران از قلاع متینه حصینه آن حدود است و قریب به دو صد هزار (۲۰۰۰۰۰) کس از ایلات در آن ولایت سکونت دارند و سم سمند عساکر بیگانه کمتر به خاک آن بلاد رسیده، چون عساکر نصرت مآثر شاهنشاه بزرگ اعلیحضرت سلطان ناصرالدین شاه قاجار در مطاوعت و موافقت میرپنجه دلیر به آن حدود رسیدند، دین محمد خان که بزرگترین خوانین بلوچستان است صلاح و صواب خود را در ظهور خدمت دانسته با علوفه و آزوقه و گاو و گوسفند بسیار و ریش سفیدان آن دیار به اردوی میرپنجه آمده، شرایط خدمتگزاری به ظهور آورده ضمناً مستدعی شد که: چون طوایف صحرانشین بلوچستان مردمانی وحشی‌اند و از قواعد و آداب انسانیت و مردمیت بری و عری، اولی آنکه سپاه ظفر همراه بدین ثغور و حدود نزول و ورود نجویند، مالیات و پیشکش را اطاعت می‌نمائیم که از حد مکران عنان یکران عزیمت معطوف فرمائید.

میرپنجه و بزرگان سپاه پاسخ دادند که: ما نه به میل طبیعت و اقتضای رعونت به انتظام این صفحات آمده‌ایم، بلکه به اشارت و فرمان قضا جریان شهریار ایران پای در این بیابان نهاده‌ایم، این تکلیفی است که ابداً صورت نخواهد گرفت:

هیہات یضرت فی حدید بارد

چون دین محمد خان و سایر اکابر از بازگردیدن افواج و عساکر مایوس شدند و به اطاعت کوشیدند، ولی رعایای قریب از نهیب سپاه صلابت لهیب به جبال بعیده متفرق گشتند.

در روز سیم شهر جمادی الاول هزار و دوست و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م) میرپنجه و سپاهیان ظفرمند داخل قلعه موسوم به قصرقند شدند، و چون دین محمد خان به همراه سپاه بود اهالی قلعه مخالفت نتوانستند، و امامعلی خان سرهنگ با سه دسته سرباز در قلعه نشسته آزوقه و سیورسات به افواج تقسیم همی کرد. پس از روزی چند آزوقه و علوفه سپاه به اتمام رسید، به قلعه دیگر که در چهار فرسنگی مکران بود عزیمت کردند.

نصرالله خان و قاسم آقای یاور با سواره و سرباز و توپخانه بدان سو روانه شدند. اهالی قلعه در بر بسته بنیاد منازعه استحکام همی دادند تا کار به شورش و یورش رسید، و قلعه را قهراً مسخر نمودند. یک نفر توپچی و دو نفر سرباز مقتول شدند، و از آن سوی نیز بیست (۲۰) کس مجروح و معدوم گشتند. پس اهالی قلعه را محفوظ نموده از آنجا قصد وزک نموده به تصرف گرفته.

الحاصل پس از فتوحات قلاع و انتظام بقاع به دارالامان کرمان مراجعت نموده، خدمات همراهان معروض افتاده، به میرپنجه و امامعلی خان سرهنگ و صاحب منصبان افواج و سواره و موسی خان ولد مرحوم ابراهیم خان قاجار و امیرسعید خان و محمدخان کنگرلو از دربار مکرمت مدار خلعتها و نشانها و انعامها ارسال شد.

[زلزله شیراز]

و از جمله حوادث و نوایب که در این سال به شیراز رسید حادثه زلزله عظیمه بود که در شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر رجب (۱۲۶۹ / ۱۸۵۳ م) تزلزلی

چنان در اراضی آن شهر روی داد که غالب بیوتات و عمارات عالیه عالیها سافلها گردید، چنانکه تمیز و تشخیص حدود خانه مردم از خانه‌های دیگر همسایگان امتناع داشت.

مظم

فراز گشت نشیب و نشیب فراز
رمال گشت رماد و جبال گشت رمال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
دمنده گشت بحار و درنده گشت جبال

زیاده از ده هزار (۱۰۰۰۰) مردم معروف که هنگام هبوط عمارت در زیر خاک و خشت مرده بودند برآوردند، و بسیاری هم در خاک مفقود شدند.

[تگرگ ده سیری]

هم در شش فرسنگ راه از سواحل و بنادر فارس که از دشتی تا بندرکنگان اتصال داشت، تگرگی فرو بارید که هر دانه آن تخمیناً به وزن ده (۱۰) سیر بوده، و از دوآب به هر چه در صحرا بودند رسید هلاک کرد، اسب و استرو شتر و گوسفند و گاو در آن حدود زیاده از حساب معدوم شد. و یکی از آنها بر فرق زنی آمده فی الفور او را بکشت.

در ذکر تفویض ولایت عهد دولت ابد مهد ابدالله

به نواب مستطاب شاهزاده اعظم سلطان معین الدین میرزا اعزه الله و جشن بزرگ و طوی عظیم در دارالخلافة طهران حرسه الله من الحدثان و تعیین نواب امیرزاده افخم اردشیر میرزا به حکومت دارالخلافة طهران و [۱۶۷] برخی از واقعات ایران

چون سلاطین بزرگ را گه گاه یورش بلاد نزدیک و دور و عزیمت اصطیاد گوزن و گور و مسافرت در ممالک محروسه و مجاورت در امصار مانوسه واقع می‌گردد، لهذا

دارالملک و تختگاه از نایبی امین و حکمرانی گزین که خدمت و ملازمت او بر امرای عظام سخت و شاق نباشد گزیری نیست تا در هنگام غیبت حضرت اعلی چنانکه باید مظهر جمال و جلال کردگاری و مصدر لطف و قهر شهریاری تواند گشت. و شایسته این بلند منزلت در همه نزدیکان سده سلطنت احدی از فرزند ارجمند اولی و انسب و اعلی و اقرب نخواهد بود که ظل آفتاب دولت و ثمره شجره مملکت و انموذج وجود همایون و مرآت شکوه روزافزون و مفتاح گنجینه اقبال و مصباح انجمن آمال و باعث سلوت قلب و مورث قوت روح و مایه قره عین و علت فراغ خاطر و فتوح روزگار و مجموعه آثار است.

و در این ایام که موکب اعلی را قصد حرکت به بیلاقات اطراف البرز ممصم گردیده، نواب مستطاب کامیاب شاهزاده ستوده خصال عدیم المثال سلطان معین الدین میرزا بلغه الله غایة الآمال و وفقه محاسن الاعمال را به ولایت عهد و نیابت ملک اختیار فرمود و اقتدار افزود، و به تشریف فاخره و مثال شاهره و نشان خاصه اعلی و منشور مبارک نافذ اختصاص و انتصاص بخشید. و وزرای عظیم الشأن دول خارجه و امرای فخامت بنیان طوایف عامه و خاصه تصدیق و تسلیم نمودند، و در دارالملک طهران و تمامت امصار ایران مجالس عیش و سرور و محافل طرب و حبور بیاراستند، و طوئی عظیم و جشنی بزرگ به ظهور آوردند، و زیاده از یک هفته، آن ماه دو هفته را به ولایت و نیابت حضرت آفتاب سلاطین تهنیت و تحیت گفتند و شیلاتی بزرگ کشیدند و قورلتائی شگرف ساختند.

و چون به علت قلت سال و عدم تجارب روزگار کارگزاری دانا و حکمرانی توانا از جانب حضرت ولیعهد ابهت مهد در حل و عقد امور دارالخلافه واجب و ضرور بود بر سنت سنیه و عادت حمیده، خاقان صاحبقران اکبر نورالله مضجعه که ظل السلطان و شجاع السلطنه را در هنگام خود به تعاقب اعوام و تناوب ایام در دارالخلافه به ایالت و حکومت مقرر داشت، اعلی حضرت شاهنشاه عصر ابوالفتح و النصر سلطان ناصرالدین پادشاه ابدالله سلطانه نیز از همگی شاهزادگان خاقان نژاد و اعمام عظام خویش به محض مرحمت قلبی و مکرمت جبلی نواب امیرزاده افخم افهم اکمل اکرم اردشیر میرزا حکمران سابق مازندران و لرستان و عربستان را برگزید و به مزیت عقل و وفور عزم و فزونی علم و فرط حزم و کمال صداقت و نهایت

لیاقت از امثال ممتاز دید، به ظهور عواطف شاهانه اش مخصوص و به شمول
مراحم خدیوانه اش مشمول داشت، به نعمت خدمت درگاه آسمان جاه و دولت
سعادت تقبیل پیشگاه یعنی حکمرانی تختگاه ری و پاسداری خزاین و دفاین کی
افتخار بخشید، تا در دارالخلافة صانها الله عن الافة جوهر ذاتی خود را ظاهر سازد و
به شرایط حراست و دقایق سیاست و اغائه ملهوف و اذاعه معروف و ازاله اشرار و
اضاعه فجار و حفظ شوارع و طرق و نظم شهر و قرا پردازد.

و مقرب الخاقان میرزا موسی مستوفی خاصه تفرشی که به سمت قدمت خدمت
و علو فطنت و سمو فطرت و حقایق درایت و دقایق کفایت وصمت داشت، به
وزارت دارالخلافة و متابعت امیرزاده آزاده منصوب و منسوب فرمود. و از این
مرحمت اکابر شهر طهران را در شهر شعبان بر تمامی اعظام شهر ایران ترجیحی
و ترجیحی کامل حاصل شد.

و در اوایل رمضان رکاب اعلی به بیلاقات البرز و لواسان و امامه جنبش گرفت و
با خواص مقربان به منتزهات آن سامان عشرت گزید، و با آنکه ویای عام در
دارالخلافة در افتاد، نواب حکمران معظم الیه و وزیر صایب تدبیری ری بی دغدغه
و اضطراب شهر و شهریان را به پریشانی و تفرقه رخصت ندادند و با دل قوی در
دارالملک خسروی به نظم و نسق امورات خارج و داخل پرداختند، و به تحفظ و
تیقظ ارک و شهر را منظم داشتند.

[تبدیل فرمانروایان و حکام]

و از واقعات این ایام تبدیل فرمانروایان و حکام بود و نواب نصرت الدوله فیروز
میرزا را از فارس به رکاب اعلی خواندند، و نواب مؤیدالدوله طهماسب میرزا
حکمران همدان را به ایالت فارس فرستادند، و حکمرانی همدان به اسدالله خان
خال بی همال حضرت شاهنشاه فرشته خصال ملقب به «معمدالملک» مفوض
گشت، و منصب او به جهانسوز خان بن سلیمان ملقب به «خان خانان» مرجوع
افتاد.

و چون میرزا محمد خان بن حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک بن اعتمادالدوله

شیرازی مغفور در این ایام رحلت یافته بود منصب او به میرزا علی خان فرزندش محول گشت و بیگلربیگی شیراز شد و خلعتی نیز به قوام الملک که قوام ملک شیراز بدوست ارسال شد تا از صدمات تعزیه اندک تسلیه یافت، و نبیره دل خورسند داشت.

[محاصره مرو]

هم در این ایام محمدامین بن الله قلی خان خوارزمی خان خیوه احتشادی کرده به تسخیر مرو مصمم گردید، و این قصد بی هنگامی به هنگامی بود که مرویان از شاهنشاه ایران برای خود حکمرانی خواسته بودند، و به شفاعت نواب حسام السلطنه چنانکه اشارت رفته، عباسقلی خان دره جزئی بیگلربیگی خراسان به ایالت مرو رفته بود. و قرب ماهی در آن شهر منزل گرفته. مع هذا خان خیوقی بی حقوقی و خیره سری کرده به محاصره مرو رفت، عباسقلی خان و سواران خراسانی و مروی با سپاه خوارزم بسیار رزم کردند و در هر حمله جماعتی مغلوب و منکوب ساختند و نگذاشتند که خان خوارزمی را قدرت بر محاصره شهر مرو حاصل شود، ولی از قضایای فلکی بیگلربیگی دره جزئی جهان را به درود کرد، و از گیتی درگذشت. خان خیوقی در محاصره شهر مجاهدت گزید و فرصتی به دست کرد، ولی غافل که:

یکی گر رود دیگر آید به جای

چون این خبر به سمع نواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی والای خراسان رسید، فوراً فرزند ارجمند عباسقلی خان بهادر خان را با چهار صد (۴۰۰) سوار جرار [۱۶۸] به مرو مأمور فرمود، او همی رفت^۱ تا به حوالی شهر رسید.

۱. روایت چاپ سنگی با متن ما متفاوت است. روایت چاپ سنگی چنین است:

... خارج شهر رسید، و سپاهی بی شمار بر گرد حصار دید. خان خیوه از آمدن بهادر خان مطلع بود، همه سپاه خود را به مقابله وی فرستاد. بهادر خان معدودی از جنود که با وی بودند اضطراب به خاطر راه نداده بی مقاتله و مکاوحه پرداخت، ساعتی چند محاربه و مضاربه گرم بود، و بهادر خان صرفه در جنگ طویل ندانسته با سواران خود بر صف خوارزمیان زده، جنگکنان روی به شهر نهادند. و از میان آن همه سوار بی عیب و عوار بیرون شده با همراهان ←

و چون خان خلیوه از آمدن بهادرخان خبر یافته بود، سواران خود را به جهت دفع و منع وی از ورود به مرو در اطراف پراکنده داشت. چون بهادرخان بعد از مکاوحه و مناطحه با آن سواران صرفه در جنگ دراز ندیده، بر صف سواران تاخته و راه شهر برگرفت و از میان آن همه سوار بی عیب و عوار سلامت جسته به مرو ورود و نزول یافت. و همه روزه با سواران خود و مروی بیرون آمده به مقاتله خوارزمیان می پرداخت و بر ایشان غلبه می یافت.

چون محمد امین خان توقف و درنگ خود را در آن حوالی به صلاح مقرون ندانسته و بیماری در مردم او افتاده، پس از سه ماه قصد رجعت خیوق کرده؛ ولی به هنگام حرکت امیر احمدخان جمشیدی را از جانب خود در قریاب شش فرسنگی مرو با جماعتی از سواران تراکمه و غیرهم بگذاشت و امیر احمدخان با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار به غارت و تاخت اطراف مرو پرداخت تا به علت غله در شهر مرو غلا غلوه کرد، چنانکه یک خروار گندم به پانزده (۱۵) تومان بها گرفت و اهالی مرو خود به حسام السلطنه شرح دادند و او به حضرت دارالخلافه عرضه کرد. شاهنشاه ایران بفرمود:

تا از خراج دیوانی خراسان مبلغی کرامند به مردم مرو عطیه دهند
و حسام السلطنه جانب ایشان از دست نگذارد و پیوسته سپاهی
منتظم مستعد به محارست و محافظت آنان مقرر دارد.

در این اوقات کاروانی بزرگ از تجار به خراسان همی آمد، در منزل چارچو متوقف شدند چه که از بیم تاخت تراکمه قریاب و اوزیک خوارزم عبور کردن آنان سخت صعب بود و امیر احمدخان با یک هزار (۱۰۰۰) سوار به انتظار وصول آن قوافل و رواجل و غارت احوال و اطفال سر راه بر آنها بر بسته بود. بهادرخان چون این بشنید، حسن خان سبزواری را با سیصد (۳۰۰) سوار بیرون فرستاد و در دو

→ خود به شهر مرو وارد گردیده، نزول کرد. و همه روزه با سواران بیرون آمده به مقابله خوارزمیان می پرداخت.
چون محمد امین خان را کار از پیش نرفت پس از سه ماه سر خود گرفته قصد رجعت کرد، و چنانکه رسم اوست تراکمه را رخصت داده به هزار اسب رسید، و از آنجا به خیره رفته در بساتین خراج به عیش پرداخت.

فرسنگی چارجو به امیر احمدخان دچار خوردند و دو صف بر آراستند و جنگی سخت کردند. دویست (۲۰۰) کس از مردم امیر احمدخان جمشیدی مذبح و مجروح و زخم‌دار به جانب میمنه فرار کردند و رؤس آنان را به مشهد مقدس با کاروان بخارا فرستادند.

اشیوع وبای عام و مرگ عباسقلی خان میرپنجه‌گرد

و [در این سال] عباسقلی خان میرپنجه‌گرد از خراسان احضار شد و در سفر سعادت اثر سلطانیه در رکاب همایون بود، و چنانکه مرقوم خواهد شد مرض وبای عام در اردوی اعلی شیوع یافت و جمعی بمردند، در چمن سلطانیه عباسقلی خان میرپنجه نیز در پنجه شیر اجل گرفتار گشت و درگذشت، افواج ثلثه جمعی آن مرحوم به علی قلی خان میرپنجه افشار واگذاشته شد.

بیت

جهان را چنین است آئین و ساز کرا داد چیزی که نگرفت باز

اذکر آمدن سلطان علی خان از قندهار به دارالخلافة طهران به عتبه بوسی شهریار^۱

هم در این ایام سردار سلطان علی خان پسر کهن دل خان والی قندهار از جانب

۱. در چاپ سنگی چنین روایت است:

هم در این شهر سردار سلطانعلی خان بن کهن دل خان از حضرت شاهنشاه ایران، «مظفرالدوله» لقب یافته و مخلص گردید، رخصت رجعت یافت، و استدعا نمود که معلمی به جهت تعلیم پیاده نظام از متعلمین مدرسه مبارکه نظامیه ایران موسوم به دارالفنون با او همراه آید که تعلیم افواج جدید قندهار را شاید. به امر امانای دولت میرزا رضی خان بن میرزا هدایت‌الله وزیر سابق کردستان که با استعداد کامل بود با او روانه شد و از راه کرمان به صوب بلوچستان و افغانستان راه برگرفتند.

پدر با عریضه صداقت آمیز و پیشکشی عطوفت‌انگیز از راه کرمان به جانب ایران در رسید، در نوزدهم شهر محرم الحرام با کمال احترام محمدخان بیگلربیگی میرپنجه و جمعی از سرتیپان و سرهنگان و محمدحسن خان نایب اشیک آقاسی او را به استقبال مأمور آمدند و وارد کردند.

و در بیست و یکم محرم به مجلس جناب صدراعظم رفته قرین مهربانی و التفات شد و در بیست و سیم آن ماه به سعادت حضور حضرت شاهنشاه مساعد گشت و پیشکش و عریضه کهن دل‌خان را از حضور شهریار ایران بگذرانید و مورد اشفاق خاقانی گردید. و چندی در دارالخلافه معزز و مکرم بزیست، آنگاه از سده سنیه به مراجعت رخصت یافت.

چون شاهنشاه روشن ضمیر در ناصیه او امارات و آثار بسالت مشاهده نموده او را به «مظفرالدوله» ملقب فرمود و به خلعت خاص مخلع ساخت و چهل (۴۰) تن از اعظم افغانستان که به همراهش بودند یکان یکان به خلعت فاخره مفتخر شدند، خلعتی نیز از شاهنشاه کریم به مفاخرت کهن دل‌خان و برادرانش مبذول افتاد.

و او استدعا کرد که از معلمین علم مشق پیاده نظام معلمی به او مرحمت شود که به همراه برده در قندهار فوجی دو مهیا ساخته به تعلیم علم نظام پردازند. و چهار هزار (۴۰۰۰) تومان زر مسکوک و یک هزار (۱۰۰۰) قبضه تفنگ سربازی برای ساز و برگ بدو سپرده شد و سجلی بر ذمت کهن دل‌خان مقرر داشتند که آن جماعت سرباز را بعد از تحصیل و تکمیل مشق نظام به دارالخلافه فرستند تا ملازم خدمت باشند، و اگر در قندهار به سپاهی حاجتمند شوند، همان سرباز قندهاری و هر قدر از افواج نظام استدعا نمایند بدان ولایت مأمور گردند و اگر یک تن از سرداران قندهار روی دل از دولت علیه ایران بتابند، کهن دل‌خان و فرزندان او دفع او را واجب شناسند.

لهذا میرزا رضی خان کُردستانی پسر میرزا هدایت‌الله وزیر کردستان که در دارالفنون ترقی کامل کرده بود به آموزگاری و تعلیم فوج قندهار مأمور گردیده با مظفرالدوله از راه بلوچستان به قندهار شد و در مدت یک سال و چند ماه در آنجا توقف کرد و دو فوج سرباز پیاده نظام قندهار را معلم بود و تربیت می نمود.

کالسکه مرحمتی شاه ایران به سعید محمد خان ظهیرالدوله

و چون ظهیرالدوله حکمران هرات نیز به اظهار خدمتگزاری در دربار شهریاری مکانتی حاصل داشت، در این وقت از جانب کارگزاران دولت علیه عالیّه بنا بر توجه به امیر الامرا سعید محمد خان ظهیرالدوله حکمران هرات یک دستگاه کالسکه سواری از کالسکه‌هایی که به اهتمام معیرالممالک در دارالخلافه ساخته بودند، برای افتخار او با شعبان‌علی خان به هرات ارسال شد. ظهیرالدوله و اعیان هرات تا یک فرسخ شهر به استقبال آمده، چون قریب به کالسکه گردید پیاده شده در نهایت ادب و شکرگزاری به کالسکه سوار گردیده به شهر رفت و مفاخرتها کرد.

عزیمت زیارت مشهد

و در این ایام مقرب‌الخاقان میرزا صادق نوری مستوفی خاصه عزیمت زیارت مشهد مقدس نموده، لهذا مرخص و روانه ارض اقدس گردید.

فتنه بایه در نیریز

از حوادث این ایام فتنه مجدد بقایای طایفه بایه پیروان سید یحیی در نیریز بود که چند تن مترصد فرصت بوده حاجی زین‌العابدین خان حاکم نیریز را در گرمابه تنها دریافتند که برهنه خفته بود، نظر به عداوت سابقه زخمی چند منکر بد و زدند و گرفتار شدند، و به سیاست رسیدند، و جماعتی کثیر از ایشان به کوه حوالی نیریز اجتماع کرده، در اندیشه فساد افتادند. به حکم حکمران فارس، میرزا محمدنعیم نوری خلف‌الصّدق محمدزکی خان سردار مغفور با جمعیتی موفور بر سر آنها رفته بر ایشان غالب شد و اغلب این مفسدین را به شیراز آورده به کیفر کفران گرفتار داشتند و به جزا رسیدند، [چه اگر زمان مکافات عمل لختی به طول انجامد، عاقبت الامر نتیجه آن به ظهور رسد چنانکه در صورت حال بعضی اشرار یزد

مشهور گردیده.

ذکر خاتمه کار محمد پسر عبدالله یزدی و قتل او

از واقعه ناگزیر شاهنشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه که دوستعلی خان پیشخدمت به نیابت معیرالممالک به حکومت یزد رفته بود، چون خبر واقعه در یزد انتشار یافت، شهر بر آشفت و اشرار آن دیار سر به فساد خودسری برآوردند و رئیس آنان عبدالله نامی دهلیزیان سرای تجار بود که بعد از رفتن نایب‌الحکومه از یزد به دارالخلافه، او اعتباری حاصل کرده و چندین کس متابعتش گزیدند.

چون حاجی بیژن خان گرجی به ایالت یزد رفت او را به خود قریب ساخت و بدین سبب معزول شد.

از پس او حاتم خان شهاب‌الملک و علی خان و ابراهیم خان فرزندان عبدالرضاخان یزدی به قلع و قمع اشرار یزد رفتند و بسیاری را گرفتند ولی محمد فرار کرده پنهان شد.

چون شهاب‌الملک را نیز بخواندند و حکومت یزد و کرمان به محمدحسن خان سردار ایروانی انتقال یافت و وی آقاخان منسوب خود را نایب‌الحکومه یزد کرد و در نیابت او محمد دیگر باره از زاویه فرار بیرون آمده اظهار اقتدار کرد. حسین نامی نداف از تبعه او به جرمی مستحق هلاک شد و به حکم نایب‌الحکومه او را بکشتند. محمد با هم عهدان خویش غوغا به پای کرد و نایب‌الحکومه ناچار به ارک متحصن گردید و غوغائیان شهر، اموال او را به تاراج بردند.

آخر الامر خوانین یزد از بیم اتهام خود بر محمد تاخته او را با سیصد (۳۰۰) تن از اشرار هزیمت دادند و از شهر بیرون شد، سواران آقاخان در قریه ده شیر بدو رسیدند، بعد از مقاتله بیست و پنج (۲۵) تن از اشرار آن دیار گرفتار آمده و برخی مقتول و محمد و مابقی بگریختند و پنهان شدند.

در زمانی که سید یحیی بابی به عزم فساد یزد و تبریز به یزد در آمده بود و محمد دیگر باره به حمایت او خروج کرد و سه روز با نایب‌الحکومه مصاف داد و در آن محاربه گلوله بر پایش رسیده شش تن از رفیقانش به قتل درآمدند و خود فرار کرده